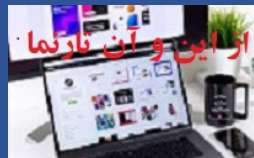


در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info



آسو | فرهنگ، اجتماع و نگاهی عمیق‌تر به مباحث امروز (aasoo.org)

نهاد تابش: افروختن چراغ در شب تاریک؛ یادى از سیما کوبان، نخستین زن ناشر ایرانی

تاریخ انتشار 1402/06/27



<https://youtu.be/-KPbWnoDs6A>

سیما کوبان در سال ۱۳۱۸ در تهران متولد شد. او در کودکی آموزش نقاشی دید و پیش از پایان دبیرستان به بلژیک رفت و به واسطه‌ی سطح آثار هنری‌اش در سال سوم نقاشی دانشکده‌ی سلطنتی هنرهای زیبای بروکسل پذیرفته شد. به دلیل اشتیاق فراوان به یادگیری، کوبان علاوه بر هنر، هم‌زمان در رشته‌ی تاریخ نیز تحصیل کرد. پس از آن در رشته‌های طراحی از طبیعت، دیوارنگاری، مجسمه‌سازی و حکاکی از دانشگاه هنرهای زیبا در پاریس فارغ‌التحصیل شد.

کوبان پس از دریافت مدرک دکترای جامعه‌شناسی در فرانسه، در سال ۱۳۴۱ به ایران بازگشت. عنوان پایان‌نامه‌ی دکترای او «بزد در مواجهه با مدرنیزاسیون» بود. او پس از بازگشت به ایران به تدریس در دانشگاه تهران مشغول شد. در آن زمان کوبان به‌قدری جوان بود که نگهبانان به گمان اینکه دانشجویست او را به دانشگاه راه نمی‌دادند و از وی کارت شناسایی می‌خواستند.

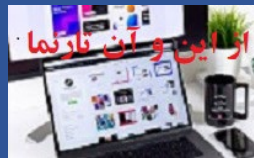
کوبان از سال ۵۴ تا سال ۵۷ ریاست بخش هنرهای حجمی دانشکده‌ی هنرهای زیبا را بر عهده داشت. او هم‌زمان به فعالیت‌های هنری نیز می‌پرداخت - طراحی کاشی‌کاری سردر تئاتر سنگلج از جمله‌ی این فعالیت‌هاست. علاوه بر این، او در حوزه‌ی تاریخ هنر ایران و جامعه‌شناسی نیز پژوهش می‌کرد و دانشجویانش را به سفرهای تحقیقاتی درباره‌ی نقاشی‌های دیواری امامزاده‌ها می‌برد.

با وقوع انقلاب ۵۷ و پس از انقلاب فرهنگی، کوبان نیز از جمله اساتیدی بود که در سال ۱۳۵۹ «پاکسازی» و اخراج شد. اما «زنی چون او که هنر و معماری و بناها و اماکن باستانی و تاریخ و فرهنگ ایران دغدغه‌ی همیشگی زندگی‌اش بود، نمی‌توانست این حذف را بدون هیچ عکس‌العملی بپذیرد.»

او که پیش از آن، در سال ۱۳۵۸، در انتشار دوره‌ی اول مجله‌ی **بوستان** مشارکت داشت، این‌بار مسئولیت انتشار دوره‌ی دوم مجله را بر عهده گرفت. کوبان که صاحب امتیاز، مدیرمسئول و سردبیر نشریه بود، با همکاری دکتر شفیعی کدکنی، شماره‌ی اول را با مطالبی از نویسندگان و شاعرانی همچون سیمین بهبهانی، ناصر تکمیل‌همایون، اسماعیل خوبی، محمدعلی سپانلو، احمد کریمی حکاک، غلامحسین ساعدی و جواد مجابی منتشر کرد. اما پس از چاپ تنها یک شماره در تیرماه ۱۳۶۰، انتشار این مجله متوقف شد.

پس از آن بود که کوبان در پائیز ۱۳۶۰ به تنهایی دست به انتشار **جنگ چراغ** زد، گاه‌نامه‌ای که در آن داستان کوتاه و شعر تألیفی و ترجمه، فیلم‌نامه، نقد و بررسی آثار ادبی و هنری، موسیقی، هنرهای تجسمی و معرفی کتاب کنار هم

## در عظیم خلوت من! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeigi@yahoo.fr xalvat.info

جمع می‌شد. او در مقدمه‌ی شماره‌ی نخست **جنگ چراغ**، که آثاری از باستانی پاریزی، اخوان ثالث، سیمین بهبهانی، جواد مجابی، بهرام بیضایی و دیگران را در خود داشت، چنین نوشت:

«چراغ مجموعه‌ای است از آثار نویسندگان و هنرمندانی که معتقدند باید گفت و باید نوشت و باید منتشر کرد، هرچند که شب تیره باشد.» [1]

«تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم» شعری از اخوان ثالث، «شب سمور» فیلم‌نامه‌ای از بهرام بیضایی، «در سوگ تاج اصفهانی» یادنامه‌ای نوشته‌ی محمدرضا شجریان، «دوباره می‌سازمت وطن» شعری از سیمین بهبهانی، «گفتگویی پیرامون داستان‌نویسی» با شرکت هوشنگ گلشیری، محمدعلی سپانلو و مهرداد رهسپار، «شهر سندباد» شعری از بدر شاکرالسیاب با ترجمه‌ی مسعود میناوی، نقدی به قلم رضا براهنی بر «زمین سوخته» اثر احمد محمود، «آب کم جو...» داستانی از سعیدی سیرجانی، «مبارزه‌ی طبقاتی در هنر نقاشی» مقاله‌ای پژوهشی از سیما کوبان، «فرشته‌ها» داستانی از میلان کوندرا و ترجمه‌ی «احمد میرعلایی» و نقدی به قلم پرتو نوری‌علا بر «جبهه‌خانه» اثر هوشنگ گلشیری از جمله مطالبی بودند که در **جنگ چراغ** منتشر شدند.

تا پیش از شماره‌ی سوم **چراغ**، نام کوبان تنها به‌عنوان یکی از مؤلفان یا مترجمان مطالب در شناسنامه‌ی آن درج می‌شد، اما از شماره‌ی سوم «بنا به توصیه‌ی وزارت ارشاد اسلامی در بخش‌نامه‌ی صادره و تأکید بر اینکه نام ناشر حتماً باید در کتاب قید شود»، کوبان به‌رغم اعتقاد به اینکه «این کتاب متعلق به همه‌ی نویسندگان آن است» و «خدمت فرهنگی و اجتماعی باید بدون تظاهر باشد»، نام خود را به‌عنوان گردآورنده‌ی **جنگ چراغ** قید کرد. [2] انتشار **چراغ** تا سال ۶۱ ادامه یافت اما روشنایی‌اش دیری نپایید و شماره‌ی پنجم اجازه‌ی انتشار و توزیع نیافت.

در همان زمان، یعنی میانه‌ی سال ۱۳۶۱ بود که کوبان با همکاری پرتو نوری‌علا و منیر رامین‌فر انتشارات دماوند را راه‌اندازی کرد. دفتری در تقاطع خیابان بزرگمهر با خیابان فریمان در تهران، به کتاب‌فروشی و انتشارات دماوند تبدیل شد، خانه‌ی روشنی برای جمع شدن اهالی فرهنگ و هنر و ادبیات. در این دفتر اتاقی وجود داشت که به اتاق کار معروف بود و گاهی نویسندگانی همچون بهرام بیضایی در آنجا به کار می‌پرداختند.

«سیما کوبان ژبان قراضه‌ای داشت که میان دوستان شاعر و نویسنده معروف بود. آخر شب‌ها، دوستان بدون وسیله – مثلاً روانش شاد مهدی اخوان ثالث – را از جلسات به منزلشان می‌رساند یا سوار بر آن فاصله‌ی دفتر و خانه‌ی شاعران و نویسندگان و حروف‌چینی‌ها، چاپ‌خانه‌ها و کتاب‌فروشی‌ها را تلق و تولوق‌کنان **درمی‌نورید**.»

**سیما کوبان یکی از کسانی بود که در جمع‌آوری امضاهای بیانیه‌ی ۱۳۴ نویسنده، مشهور به «ما**

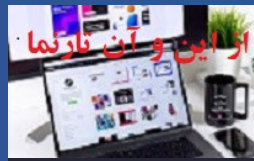
**نویسنده‌ایم»، کوشید.\***

**کلاه کلمنتیس**، اثر میلان کوندرا با ترجمه‌ی احمد میرعلایی، **خروج اضطراری**، اثر اینیاتیسیو سیلونه با ترجمه‌ی مهدی سبحانی، **عطا و لقای نیما یوشیج**، نوشته‌ی مهدی اخوان ثالث، **مردی که همه‌چیز داشت**، اثر میگل آنخل آستوریاس با ترجمه‌ی لیلی گلستان، **سرود اعتراض**، اثر پابلو نرودا با ترجمه‌ی فرامرز سلیمانی و احمد کریمی حکاک، **آینه‌های روبه‌رو، فتح‌نامه‌ی کلات، ندبه و اشغال**، همگی نوشته‌ی بهرام بیضایی، **اندیشه‌های طالبوف تبریزی**، نوشته‌ی فریدون آدمیت و **نقد و تحلیل جباریت**، اثر مانس اشپربر با ترجمه‌ی کریم قصیم، از جمله کتاب‌هایی بودند که توسط انتشارات دماوند چاپ شد. در کتاب‌فروشی دماوند علاوه بر کتاب‌های انتشارات دماوند، کتاب‌های دیگر ناشران هم فروخته می‌شد. بخش موسیقی شامل موسیقی کلاسیک و فولکلور بود و بخشی هم به فروش تابلوهای نقاشی اختصاص داشت.

همه‌ی کتاب‌های منتشر شده توسط انتشارات دماوند به نوعی به نقد وضع موجود می‌پرداختند، اما سرانجام در سال ۱۳۶۴ انتشار کتاب **نقد و تحلیل جباریت** سبب شد که حکومت به بهانه‌های واهی همچون کمبود کاغذ و ارتباط مترجم (کریم قصیم) با سازمان‌های مخالف جمهوری اسلامی، مانع از فعالیت این انتشارات شود. کوبان دو روز زندانی شد. در این مدت از او خواستند به خاطر فرزندانش هم که شده دست از فعالیت بردارد و پس از آزادی وی، مجوز انتشارات دماوند را باطل کردند.

نویسنده‌ی کتاب **نقد و تحلیل جباریت** از نگاهی روان‌شناختی به تحلیل ساختار و ظهور و بروز دیکتاتوری در جوامع می‌پردازد. از نظر اشپربر، ظهور جباران محصول رفتار توده‌هایی است که خلق و خوی جباریت بخشی از وجود آنهاست. برای آنکه جباریت و دیکتاتوری برای همیشه از جامعه‌ای رخت بریندد، باید روحیه‌ی جباریت توده‌ها از میان برود. در بخشی از کتاب آمده است: «جامعه‌ای را می‌توان تصور کرد که در آن زندگی اکثر مردم تحت فشار است، به‌گونه‌ای که مردم از این وضعیت نابسامان شدیداً در خود احساس اهانت و تحقیر می‌کنند و طبقه یا جناح حاکم نیز به واسطه‌ی احساس خطری که در خصوص قدرت یا امتیازاتش می‌کند، نتواند یا اصلاً نخواهد مشکلات را حل کند. در چنین شرایطی، مردم که جز در مورد نیازمندی‌های ضروری و اجتناب‌ناپذیر زندگی، در سایر موارد معمولاً بین نوعی بی‌تفاوتی قضا و قدری و اعتراض‌های عصبی و پراکنده در نوسان‌اند، به‌مرور و ناامیدوارانه، منتظر یک قهرمان ناجی می‌شوند که با ظهور خویش همه‌ی مسائل را حل کند. بدین ترتیب آنها به‌جای تلاش و کوشش برای بهبود وضعیت خود به ظهور یک ناجی دل می‌بندند. این تفکر در نهایت مدعیان اعجاز‌آفرینی را بر اریکه‌ی قدرت می‌نشانند و آنها نیز در چنین اوضاع‌واحوالی به‌سرعت به حاکمانی مستبد تبدیل می‌شوند.» [3]

## در عظیم خلوت من! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeigi@yahoo.fr xalvat.info

پس از بسته شدن کتاب‌فروشی، کوبان آموزش گلیم‌بافی دید و بعدتر با همکاری نادر درفشه شرکت طرح و نقش گلیم «بی‌بی‌باف» را در همان محل انتشارات دماوند راه‌اندازی کرد. کوبان در آنجا به استخراج طرح‌ها و نقش‌مایه‌های سنتی گلیم و همچنین آموزش به علاقه‌مندان این هنر می‌پرداخت. او مدتی نیز در پروژه‌هایی با سازمان زیباسازی شهرداری تهران همکاری کرد. یک‌دست‌کردن تابلوهای نام‌کوچه‌ها و شکل و شمایل برخی میدان‌ها از جمله کارهای او در این دوره بود.

از دیگر فعالیت‌های کوبان در سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۶ انتشار مجموعه‌ی شش جلدی **کتاب تهران** و یک جلد کتاب **تهران قدیم** بود. **کتاب تهران** مجموعه‌ای است از مقالات پژوهشی، ادبی و خاطراتی از محمدرضا اصلانی، عمران صلاحی، سیمین بهبهانی، نازنین نظام شهیدی، عبدالله انوار و... درباره‌ی تهران. علاوه بر مقالات، تصاویر و نقشه‌های قدیم و جدید تهران نیز در این کتاب آمده است.

به گفته‌ی فرج سرکوهی، سیما کوبان یکی از کسانی بود که در جمع‌آوری امضاها برای بیانیه‌ی ۱۳۴۴ نویسنده، مشهور به «ما نویسنده‌ایم»، کوشید. [4] این بیانیه در سال ۱۳۷۳ در اعتراض به سانسور و اختناق فضای موجود منتشر شد و نویسندگان آن خواهان آزادی بیان، اندیشه و نشر آثارشان شدند. در بخشی از این بیانیه آمده بود: «هنگامی که مقابله با موانع نوشتن و اندیشیدن از توان و امکان فردی ما فراتر می‌رود، ناچاریم به‌صورت جمعی-صنفی با آن روبه‌رو شویم، یعنی برای تحقق آزادی اندیشه و بیان و نشر و مبارزه با سانسور، به شکل دسته‌جمعی بکوشیم. به همین دلیل معتقدیم: حضور جمعی ما، با هدف تشکل صنفی نویسندگان ایران متضمن استقلال فردی ماست؛ زیرا نویسنده در چگونگی خلق اثر، نقد و تحلیل آثار دیگران، و بیان معتقدات خویش باید آزاد باشد.»

همین نامه سبب شد که سیما کوبان در سال ۱۳۷۴ و به دعوت پارلمان نویسندگان، ایران را به مقصد استراسبورگ ترک کند. او در سال‌های دوری از وطن نیز همچنان به تدریس و پژوهش و همکاری در فعالیت‌های فرهنگی انجمن ایرانیان مقیم استراسبورگ پرداخت و دست از تلاش و فعالیت برداشت. [5]

در سال ۱۳۸۷ عارضه‌ی سکته‌ی مغزی سیما کوبان را فلج و خانه‌نشین کرد و او سرانجام در سال ۱۳۹۱ بر اثر ابتلا به سرطان ریه در بیمارستانی در پاریس چشم از جهان فرو بست.

آنچه در ویدیو آمده است:

با تشکر از طرح‌های «نیکزاد نجومی» در شماره‌ی اول **جنگ چراغ** و آقای امیر عزتی جهت در اختیار گذاشتن مجله‌ی **بوستان** و دوره‌ی کامل **کتاب تهران**

[1] جلد اول گاه‌نامه‌ی **چراغ**

[2] جلد سوم گاه‌نامه‌ی **چراغ**

[3] مانس اشپیرر، **نقد و تحلیل جباریت**، ترجمه‌ی کریم قصیم، انتشارات دماوند، ۱۳۶۳.

[4] فرج سرکوهی، **یاس و داس**، نشر باران، ۲۰۰۲.

## \* بیانیه ۱۳۴۴ نویسنده



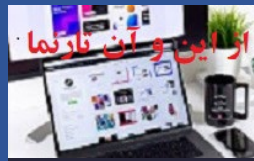
از ویکی‌پدیا، دانشنامه‌ی آزاد

**بیانیه ۱۳۴۴ نویسنده** که به متن **ما نویسنده‌ایم** نیز مشهور است نامه‌ی سرگشاده ۱۳۴۴ نویسنده، شاعر، نماینده و فیلم‌نامه‌نویس، محقق، منتقد و مترجم ایرانی است. آنها در سال ۱۳۷۳ با انتشار این متن خواستار آزادی اندیشه، بیان و نشر آثار خود شده و به سانسور اعتراض کردند. این اعضای **کانون نویسندگان ایران** در این متن همچنین از حضور صنفی خود به عنوان کانون نویسندگان ایران خبر دادند.

**متن نامه**

ما نویسنده‌ایم

## در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

اما مسائلی که در تاریخ معاصر در جامعه ما و جوامع دیگر پدید آمده، تصویری را که دولت و بخشی از جامعه و حتی برخی از نویسندگان از نویسنده دارد، مخدوش کرده است؛ و در نتیجه هویت نویسنده و ماهیت اثرش، و همچنین حضور جمعی نویسندگان دستخوش برخوردهای نامناسب شده است. از این رو ما نویسندگان ایران وظیفه خود می‌دانیم برای رفع هر گونه شبهه و توهم، ماهیت کار فرهنگی و علت حضور جمعی خود را تبیین کنیم.

ما نویسنده‌ایم، یعنی احساس، تخیل، اندیشه و تحقیق خود را به اشکال مختلف می‌نویسیم و منتشر می‌کنیم. حق طبیعی و اجتماعی و مدنی ماست که نوشته‌مان - اعم از شعر یا داستان، نمایشنامه یا فیلمنامه، تحقیق یا نقد، و نیز ترجمه آثار دیگر نویسندگان جهان - آزادانه و بی هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد. ایجاد مانع در راه نشر این آثار، به هر بهانه‌ای، در صلاحیت هیچ‌کس یا نهادی نیست. اگرچه پس از نشر راه قضاوت و نقد آزادانه درباره آنها بر همگان گشوده است.

هنگامی که مقابله با موانع نوشتن و اندیشیدن از توان و امکان فردی ما فراتر می‌رود، ناچاریم به صورت جمعی-صنفی با آن روبرو شویم، یعنی برای تحقق آزادی اندیشه و بیان و نشر و مبارزه با سانسور، به شکل دسته‌جمعی بکوشیم. به همین دلیل معتقدیم: حضور جمعی ما، با هدف تشکل صنفی نویسندگان ایران متضمن استقلال فردی ماست؛ زیرا نویسنده در چگونگی خلق اثر، نقد و تحلیل آثار دیگران، و بیان معتقدات خویش باید آزاد باشد. هماهنگی و همراهی او در مسائل مشترک اهل قلم به معنای مسئولیت او در برابر مسائل فردی ایشان نیست. همچنانکه مسئولیت اعمال و افکار شخصی یا سیاسی یا اجتماعی هر فرد بر عهده خود اوست.

با این همه، غالباً نویسنده را، نه به عنوان نویسنده، بلکه به ازای نسبت‌های فرضی یا وابستگی‌های محتمل به احزاب یا گروه‌ها یا جناح‌ها می‌شناسند و بر این اساس درباره او داوری می‌کنند. در نتیجه حضور جمعی نویسندگان در یک تشکل صنفی-فرهنگی نیز در اعداد احزاب یا گرایش‌های سیاسی قلمداد می‌شود. دولت‌ها و نهادها و گروه‌های وابسته به آنها نیز بنا به عادت، اثر نویسنده را به اقتضای سیاست و مصلحت روز می‌سنجند و با تفسیرهای دلبخواه حضور جمعی نویسندگان را به گرایش‌های ویژه سیاسی یا توطئه‌های داخل و خارج نسبت می‌دهند. حتی بعضی افراد، نهادها و گروه‌های وابسته، همان تفسیرها و تعبیرهای خودساخته را مبنای اهانت و تحقیر و تهدید می‌کنند. از این رو تأکید می‌کنیم که هدف اصلی ما از میان برداشتن موانع راه آزادی اندیشه و بیان و نشر است و هرگونه تعبیر دیگری از این هدف، نادرست است و مسئول آن صاحب همان تعبیر است.

مسئولیت هر نوشته‌ای با همان کسی است که آن را آزادانه می‌نویسد و امضا می‌کند. پس مسئولیت آنچه در داخل یا خارج کشور به امضای دیگران، در موافقت یا مخالفت با ما نویسندگان ایران منتشر می‌شود، فقط بر عهده همان امضاکنندگان است.

بدیهی است که حق تحلیل و بررسی هر نوشته برای همگان محفوظ است، و نقد آثار نویسندگان لازمه اعتلای فرهنگ ملی ماست، اما تجسس در زندگی خصوصی نویسنده به بهانه نقد آثارش، تجاوز به حریم اوست و محکوم شناختن او به دستاویزهای اخلاقی و عقیدتی خلاف دموکراسی و شئون نویسندگی است. همچنانکه دفاع از حقوق انسانی و مدنی هر نویسنده نیز در هر شرایطی وظیفه صنفی نویسندگان است.

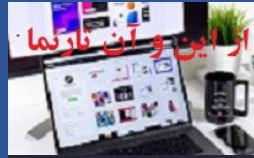
حاصل آنکه

حضور جمعی ما ضامن استقلال فردی ماست، و اندیشه و عمل خصوصی هر فرد ربطی به جمع نویسندگان ندارد. این یعنی نگرش دموکراتیک به یک تشکل صنفی مستقل. پس اگرچه توضیح واضح است، باز می‌گوییم: ما نویسنده‌ایم. ما را نویسنده ببینید و حضور جمعی ما را حضور صنفی نویسندگان بشناسید.<sup>[1]</sup>

### امضا کنندگان

منوچهر آنتشی / امیرحسین آریان پور / داریوش آشوری / شهین احمدی / مسعود احمدی / شیوا ارسطویی / حسن اصغری \* / محمدرضا اصلانی / جهانگیر افکاری / اصغر الهی / مفتون امینی / عبدالله انوار / منصور اوجی / پرویز بابایی / علی باناچاهی \* / محمدرضا باطنی / رضا برهانی / شاپور بنیاد / محمد بهارلو / سیمین بهنایی / مهین بهرامی / محمد بنانانی / بیژن بیجاری \* / بهرام بضائی / شهرنوش پارسایی پور / روبین پاکباز / باقر پرهام / حسن بیستا / علی رضا پنجه‌ای / احمد پوری \*\*\* / حسن پویان / محمدجعفر یوننده \*\* / چنگیز پهلوان / بهروز تاجور / احمد تدین / گلای ترقی / فرخ تمیمی / علی رضا جباری / کامران جمالی / هاشم جوادزاده / محمد جواهرکلام / شاپور جورکش \* / رضا جولایی \*\*\* / جاهد جهانشاهی / رضا چاپچی / امیرحسین چهلتن \* / هوشنگ حسامی / \*\*\* /

## در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

[غفار حسینی](#) \*\* / خسرو حمزوی تهرانی / ضیال‌الدین خالقی / محمدتقی خاوری / [علی‌اصغر خیره‌زاده](#) / [ابوتراب خسروی](#) / [محمدرضا خسروی](#) / عظیم خلیلی / [محمد خلیلی](#) / [سیمین دانشور](#) / [علی‌اشرف درویشیان](#) / [محمود دولت‌آبادی](#) / [خشایار دیهیمی](#) / [اکبر رادی](#) / [مرتضی راوندی](#) / [فریبرز رئیس‌دانا](#) / [نصرت رحمانی](#) / [منیر روانی‌پور](#) / [قاسم روین](#) / [اسماعیل رها](#) / [ابراهیم رهبر](#) / [عباس زریاب خوئی](#) / [کاظم سادات اشکوری](#) / [فرشته ساری](#) \* / [غلامحسین سالمی](#) / [محمدعلی سیانلو](#) \* / [جلال ستاری](#) / [فرج سرکوهی](#) \* / [علیرضا سیف‌الدینی](#) / [احمد شاملو](#) / [محمد شریفی](#) / [محمدتقی صالح‌پور](#) / [ساناز صحتی](#) / [عبدالرحمان صدریه](#) / [عمران صلاحی](#) / [فرزانه طاهری](#) / [مسعود توفان](#) \* / [هوشنگ آشورزاده](#) / [شیرین عبادی](#) / [عبدالعلی عظیمی](#) / [مشیت علایی](#) / [غزاله علیزاده](#) / [مهدی غبرایی](#) / [هادی غبرائی](#) / [سودابه فضائی](#) / [محمد قاضی](#) / [مهدی قریب](#) / [آریتا قهرمان](#) / [مهرانگز کار](#) / [مدیا کاشیگر](#) / [منوچهر کریمزاده](#) \* / [بیژن کلکی](#) / [سیما کوپان](#) / [عبدالله کوثری](#) / [جعفر کوش‌آبادی](#) / [منصور کوشان](#) \* / [لیلی گلستان](#) / [هوشنگ گلشیری](#) / [شهلا لاهیجی](#) / [محمد شمس لنگرودی](#) \*\*\* / [جواد محابی](#) \* / [محمد محمدعلی](#) \* / [احمد محمود](#) / [عباس مخیر](#) / [محمد مختاری](#) \*\* / [حمید مصدق](#) / [محمود معتقدی](#) / [علی معصومی](#) / [شهاب مقرین](#) / [شهریار مندنی‌پور](#) \* / [کیومرث منشی‌زاده](#) / [الهام مهویزانی](#) \*\*\* / [جمال میرصادقی](#) / [احمد میرعلایی](#) \*\* / [محسن میهن‌دوست](#) / [کیوان نریمانی](#) / [غلامحسین نصیری‌پور](#) / [نازنین نظام‌شهبیدی](#) / [جمشید نوایی](#) / [سیروس نرو](#) \*\*\* / [صفورا نیری](#) / [محمد وجدانی](#) / [اسماعیل همتی](#) / [کورش همه‌خانی](#) / [حمید یزدان‌پناه](#) / [ابراهیم یونسی](#) / [مصطفی قریب](#)

\*مورد سو قصد در [ماجرای اتوبوس ارمنستان](#)

\*\* به قتل رسید

\*\*\* امضا پس گرفته شد [۱۶۱]

### پیامدهای سیاسی

متن ۱۳۴ و گزارش جمع هشت نفره اعضای کانون ([منصور کوشان](#)، [هوشنگ گلشیری](#)، [سیما کوپان](#)، [محمد مختاری](#)، [رضا براهینی](#)، [محمد خلیلی](#)، [فرج سرکوهی](#) و [محمد محمدعلی](#)) که از چگونگی نگارش متن و جمع کردن امضاها گزارش داده بود در آخرین شماره مجله تکاپو و در نشریه گردون منتشر شدند. [۱]

پس از انتشار متن فشار جمهوری اسلامی بر کانون نویسندگان افزایش یافته و در نشریات دولتی [روزنامه کیهان](#)، [کیهان هوایی](#)، [جمهوری اسلامی \(روزنامه\)](#)، [روزنامه رسالت](#) و غیره مقاله‌هایی علیه نامه و امضاکنندگان منتشر شدند. بسیاری از فعالان کانون و امضاکنندگان دستگیر شده و مورد فشار قرار گرفتند. برخی از امضاکنندگان مانند [امیر حسین آریان‌پور](#) و [محمد شمس لنگرودی](#) امضاها را پس گرفتند. [۲]

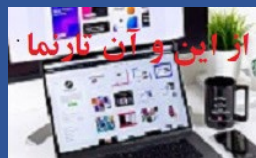
برخی بر این نظراند که [قتل‌های زنجیره‌ای](#) با انتشار متن ۱۳۴ مرتبط است. [محمد مختاری](#)، [محمد جعفر یوننده](#)، [احمد میرعلایی](#) و [غفار حسینی](#) از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای و [فرج سرکوهی](#) که از مرگ جان سالم به در برد از فعالان کانون نویسندگان و امضاکنندگان متن ۱۳۴ بودند.

### پانویس

[۱] متن ۱۳۴ نویسنده، آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران - برلن

[۲] منصور کوشان، حدیث تشنه و آب، منصور کوشان، ۲۰۰۳، انتشارات باران، استکهلم، صفحه ۲۵۲ الی ۲۵۷

[۳] فرج سرکوهی، یاس و داس، ۲۰۰۲، انتشارات باران، استکهلم، صفحه ۱۵۵ تا ۱۳۴



## سیما کوبان؛ یکی از مادران جنبش زنان ایران / ناصر زراعتی

ژوئن ۱۴، ۲۰۱۲ |

خبر از دنیا رفتن سیما کوبان در کنج عزلت تنهایی و بیماری، در فرانسه، مثل تمام این‌گونه خبرها، در این سال‌ها، غم‌انگیز است. این اندوه از دست دادن دوستی قدیمی و انسانی کوشا و روشن‌اندیش برای من، با حسرت نیز همراه است: چندی پیش، روجا چمنکار، شاعر جوان که مستندی ویدئویی در مورد منوچهر آتشی ساخته، به شهر ما آمده بود. وقتی گفت در استراسبورگ زندگی می‌کند، پرسیدم: «سیما کوبان را می‌بینی؟» آن‌گاه بود که دریافتم او نیز مثل بسیاری از ایرانیان - به‌ویژه نسل جوان - حتی نامش را هم نشنیده است. توصیه کردم حتماً در اولین فرصت، به دیدارش برود، سلام‌های گرم دوستانه مرا برساند و از او خواهش کند که بنشیند جلو دوربین ویدئو و از زندگی و کار و تجربه‌هایش بگوید تا ثبت و ضبط شود برای نسل جوان و به‌ویژه دختران و زنان امروز ایران تا یکی از زنان هم‌میهن‌شان را بشناسند که چگونه در دشوارترین وضعیت‌ها، در حد توان خود، کار کرد؛ به‌طوری‌که می‌توان او را از شخصیت‌های مؤثر فرهنگی آن مرز و بوم دانست. دیگر خبری از روجا نرسید و گرفتاری‌های معمول و روزمره زندگی نیز به من اجازه نداد تا قضیه را پی‌گیری کنم یا تلفنی بزنم به سیما کوبان و احوالی بپرسم که مدت‌ها بود از او بی‌خبر بودم...

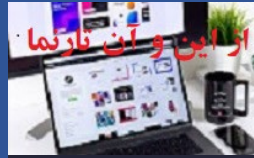


سیما کوبان

چند سال پیش بود که شنیدم دچار عارضه سکته مغزی شده است و متأسفانه نیمی از بدنش فلج. هرطور بود، موفق شدم شماره تلفنش را پیدا کنم و زنگ بزنم به او.

خیلی خوشحال شد، که مدت مدیدی بود از هم خبر نداشتیم. آن سکتی بر حرف زدنش هم تأثیر گذاشته بود: زبانش سنگین شده بود و کلمات را به‌دشواری بیان می‌کرد. حال و احوال پرسیدیم و گفت و گفتم و نشانی پستی‌اش را هم گرفتم تا چند تا از کتاب‌هایی را که منتشر کرده بودیم برایش بفرستم. بعد هم گفتم کاش تجربه‌هایش را بنویسد. گفت

## در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeiqi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeiqi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

که نوشتن برایش دشوار است، ولی کارهایی کرده و می‌کند در زمینه تخصصش که نقاشی بود و طراحی، و غیر از کار در این زمینه‌ها، تجربه آموزش دانشگاهی و غیردانشگاهی هم داشت. قرار شد با هم در تماس باشیم و گفت که چون نمی‌تواند به سفر برود، بهتر است من وقتی رفتم فرانسه، سری به او بزنم. آخر سر هم چون حال همسرم را پرسید (که زمانی، مدتی به کلاس‌های آموزش گلیم‌بافی‌اش می‌رفت در تهران اواسط دهه شصت)، گوشی را دادم به همسرم که مدتی باهم حرف زدند.

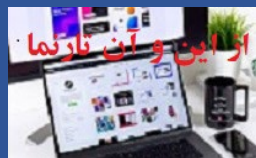
کتاب‌ها که به دستش رسید، خبر داد و تشکر کرد و گفتم که باز هم کارهامان را برایش خواهم فرستاد و اگر کاری از دست من و دوستانم ساخته باشد حتماً بگوید و «به امید دیدار» ی گفتم و خداحافظی کردیم.

نشد که باز حتا تلفنی حرف بزنیم. و متأسفانه نتوانستم در یکی دو سفری که در این فاصله به پاریس رفتم، سری به او بزنم. چند ایمیلی بین‌مان رد و بدل شد و زمان مثل همیشه چون برق و باد گذشت تا آن توصیه را به روجا کردم... و باز هم هر روز می‌خواستم تلفن بزنم و سفارش کنم که حتماً موافقت کند بنشیند جلو دوربین ویدئو یا دست‌کم اجازه بدهد حرف‌هایش را ضبط کنند. باز هم متأسفانه نشد...

چند ماه پیش که دوست شاعر محمدعلی سپانلو آمده بود این‌جا، نمی‌دانم چطور شد صحبت سیما کوبان پیش آمد. یاد گذشته‌ها را زنده کردیم و هر دو از پافشاری و پایداری‌هایش در نشر کتاب‌های خوب و آن جنگ‌ها - «چراغ» و «کتاب تهران» - گفتم و به این نتیجه رسیدیم که به‌راستی او را می‌توان یکی از پیشتاژان یا - به تعبیر دیگر - مادران جنبش فعلی زنان ایران دانست. زمانی که بسیاری از این زنان و دخترانی که امروزه با شهامت حیرت‌انگیز خود، آگاهانه، در زمینه‌های گوناگون، در درون و بیرون ایران، کار و مبارزه می‌کنند هنوز به دنیا نیامده بودند، سیما کوبان خستگی‌ناپذیر، در عرصه گسترش فرهنگ ایران کار می‌کرد.

آشنایی ما به همان سال اول انقلاب برمی‌گشت، در همان ماجرای تراژیک/ کُمیک «انجمن هنرمندان خلق» [که جداگانه، مفصل نوشته‌ام محض عبرت از روزگار، تا کی و چگونه منتشر شود!...] من در همان آغاز، وقتی دریافتم پیاله اول است و بدمستی، خود را کشیدم کنار. سیما کوبان که آمده بود، اما ماند. تا مدتی هم بود و چند شماره نشریه‌ای هم درآوردند و کارهایی هم کردند، ولی طبیعی بود که چنان جریانی نمی‌تواند ادامه یابد.

## در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeiqi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeiqi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)



سیما کوبان

همدیگر را در نتیجه نمی‌دیدیم. پس از سالِ شصت و آن سرکوب‌ها، من و سه تن از دوستانم آن دارالترجمه را راه انداختیم [ به اسم «مرکز فرهنگی پچواک» ] و او «نشر دماوند» را با آن کتاب‌فروشی در طبقه دوم ساختمانی در خیابان بزرگمهر (یکی از فرعی‌های بین خیابان‌های انقلاب و تخت‌جمشید) تأسیس کرد. خاطر من هست خانم‌ها پرتو نوری‌علاء و منیر رامین‌فر هم با او بودند و از نخستین کتاب‌فروشی‌هایی بود که فضای فرهنگی/ روشنفکری داشت که مانند آن را یکی در دَروس، خانم لیلی گلستان و یکی دیگر را مرحوم کریم امامی و همسرش خانم گلی امامی در مقصودبک شمیرانات راه انداختند...

سیما کوبان که مدرس دانشگاه بود، با تخته شدن در دانشگاه‌ها، بر اثر آن «انقلاب فرهنگی» آقایان، بیکار شده بود و کار نشر را با چاپ کتاب‌هایی از مهدی اخوان ثالث و فریدون آدمیت و... آغاز کرد.

سال ۱۳۶۲ بود گمانم که از طریق پرتو نوری‌علاء و محمدعلی سپانلو باخبر شدم «نشر دماوند» سیما کوبان کتابی در دست چاپ دارد و دنبال ویراستار می‌گردد. این دوستان مرا معرفی کرده بودند. گفتم: «کتاب را ببینم، چشم!» آن زمان، در همان دارالترجمه، غیر از ترجمه، ویرایش و آماده‌سازی کتاب هم از جمله کارهامان بود و معمولاً در صفحه مشخصات کتاب‌هایی که کار می‌کردیم، نوشته می‌شد: «ترجمه و ویرایش [یا فقط ویرایش] این کتاب در مرکز فرهنگی پچواک انجام شده است.» و با ده دوازده کتابی که در همان نخستین سال مهیا و روانه بازار کتاب کرده بودیم، شناخته شده بودیم.

یادم نیست کدام یک از این دو دوست شاعر بود که اشاره کرد: «گویا تو و سیما باهم قهرید!» گفتم: «قهر نه، ولی چندان آشتی هم نیستیم!»

و قرار شد یک روز، با سپانلو بروم به کتاب‌فروشی دماوند. رفتیم، نشستیم و چای نوشیدیم و گفتیم و شنیدیم...

سیما کوبان گله داشت که: «تو فلان حرف را پشت سر من گفته‌ای!»



## در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



[m.ilbeiqi@yahoo.fr](mailto:m.ilbeiqi@yahoo.fr) [xalvat.info](http://xalvat.info)

معلوم شد یکی از خانم‌های کارمند دوستی مشترک - نادر درفشه که هم‌دانشکده‌ای من بود در اواخر دههٔ چهل و اوایل دههٔ پنجاه، در «دانشکدهٔ هنرهای دراماتیک» و بعد با سیما کویان همکاری شدند در زمینهٔ طراحی نقش گلیم - سخن‌چینی کرده و طبق معمول، یک کلاغ حرف معمولی و بی‌اهمیتی از من در نقل ایشان، شده بوده است چهل کلاغ!

باری، گُذورت برطرف شد و دست‌نوشته‌هایی را به من داد که گفتم: «امشب می‌خوانم و فردا خبر می‌دهم.» گفت که شتاب دارند در ویرایش و چاپ این کتاب.

آن دست‌نوشته‌ها ترجمهٔ فارسی همین کتاب فوق‌العاده خواندنی، خوب و پرمحتوای مایس اشپیرر بود: «نقد و تحلیل جباریت». با آن نویسندهٔ آلمانی که رُمان مشهور دوجلدی‌اش («قطره اشکی در اقیانوس») را آن زمان «نشر نو» با ترجمهٔ روشنگ داربوش منتشر کرده بود، آشنا بودم. آقای کریم قصیم «جباریت» را از زبان اصلی [آلمانی] برگردانده بود.

همان شب، دست‌نوشته‌ها را خواندم و چون آن را کتاب فوق‌العاده خوب و مفیدی تشخیص دادم، صبح اول وقت، تلفن کردم که: «با کمال میل، این کار را ویرایش می‌کنم.»

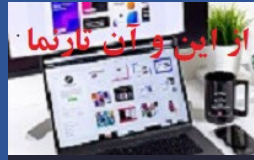
با نوشته‌ها و ترجمه‌های دکتر قصیم در «کتاب جمعه» احمد شاملو آشنا بودم و خود ایشان را هم در «جبههٔ دموکراتیکِ مَلّی»، در کنار - یادش گرامی و زنده بادا - شُکرالله پاک‌نژاد و دیگر دوستان، چند باری، کوتاه، دیده بودم.

دکتر قصیم روز بعد، به دفتر دارالترجمهٔ ما آمد، در شهروردی شمالی روبروی همان مسجد معروف حُجّت‌ابن‌الحسن، با متن آلمانی کتاب و ظرفی پُر از توت‌فرنگی درشت و خوش آب و رنگ نوبر در دست! عازم سفر بود. کار ویرایش و غلط‌گیری نمونه‌های چاپی و آماده‌سازی کتاب برای چاپ به من سپرده شد و شماره تلفن روشنگ داربوش را هم داد و گفت که او در جریان است، اگر مشکلی با متن داشتم و نیاز به نگاه کردن به متن اصلی بود، از او بپرسم. (و من همیشه سپاسگزار ایشان بوده‌ام که من و روشنگِ نازنین را باهم آشنا کرد که دوستانِ خوبی شدیم و کار هم کردیم، ولی افسوس که زود از دنیای ما رفت! یادش همیشه سبز و پایدار باد!)

«جباریت» چاپ شد، در پنج هزار نسخه. سریع تمام شد و سیما کویان آن را بار دیگر چاپ کرد، باز هم در پنج هزار نسخه. چاپ دوم هم تمام شد و برای سومین بار چاپ شد و همه منتظر پخش آن بودند که یک روز، سیما کویان تلفن کرد که مشکلی ایجاد شده و از من خواست به دیدارش بروم. و حالا، حدود سال ۱۳۶۴ بود...

به همان کتاب‌فروشی رفتم. معلوم شد حضرات «ارشاد» از صدور اجازهٔ ترخیص نسخه‌های چاپ‌شدهٔ کتاب از چاپخانه خودداری کرده‌اند به این بهانه که مترجم کتاب در خارجه، با یکی از سازمان‌های سیاسی مخالف همکاری می‌کند.

## در عظیم خلوت من! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeiqi@yahoo.fr xalvat.info

گفتم: «قراری بگذارید با هم می‌رویم... شما کاری نداشته باشید خانم کوبان، بگویید این ویراستار کتاب است. می‌گویم ما این کتاب را از مترجم خریده‌ایم و دو بار هم تا حالا چاپ شده و آن زمان هم که ما قرارداد بستیم با ایشان، با هیچ سازمانی همکاری نمی‌کرد و ما هم که مسؤول بهشت و جهنم کسی نیستیم!»

قرار شد خبر بدهد چه روز و چه ساعتی باهم برویم به «ارشاد». خداحافظی کردیم و آمدم بیرون.

چند روز بعد بود که باخبر شدم همان روز یا روز بعد، از طرف «اداره اماکن» شهرداری، مأمورانی می‌روند سراغش، به این بهانه که: «شما اجازه ندارید در یک ساختمان مسکونی/ تجاری/ اداری، کتاب‌فروشی راه بیندازید و این کار غیرقانونی است!» در ساختمان را تخته و سیما کوبان را دستگیر کرده بودند و با خود برده بودند و یکی دو روزی او را در بازداشت نگه داشته بودند... به این ترتیب، بی‌آن‌که پای اداره سانسور و «ارشاد» بیاید وسط، هم کتاب‌فروشی را بستند و هم مانع ادامه کار نشر دماوند شدند و آن پنج هزار جلد چاپ سوم «جباریت» هم - به اصطلاح رایج - «مُقوا» شد!<sup>۱</sup> سیما کوبان چند شماره جنگ پُرمحتوای «چراغ» را با هر مصیبتی بود منتشر کرد. بعدها هم چند شماره جنگی به نام «کتاب تهران» منتشر کرد که مطالبش در مورد پایتخت بود.

اکنون، متأسفانه کتاب‌های منتشرشده توسط نشر دماوند و این جنگ‌ها را در اختیار ندارم تا اطلاعات دقیق بدهم، اما با مرور عنوان‌ها و مطالب این کتاب‌ها و جنگ‌ها، تصور می‌کنم همگان با من موافق باشند که اولاً برای گردآوری مقاله‌ها و نوشته‌ها چقدر توان و وقت صرف شده است و ثانیاً زنی دست‌تنها، بدون اختیار داشتن امکانات مالی کافی، باید چه اندازه پی‌گیر و کوشا می‌بوده باشد که چنین کارهایی را، آن هم در آن اوضاع و احوال خطیر، به انجام برساند!

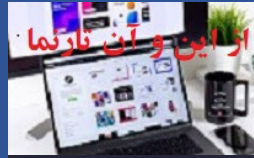
سیما کوبان ژبان قُراضه‌ای داشت که میان دوستان شاعر و نویسنده معروف بود. آخر شب‌ها، دوستان بدون وسیله - مثلاً روانش شاد مهدی اخوان ثالث - را از جلسات به منزلشان می‌رساند یا سوار بر آن، فاصله دفتر و خانه شاعران و نویسندگان و حروف‌چینی‌ها، چاپخانه‌ها و کتاب‌فروشی‌ها را تلق و تولوق کنان درمی‌نوردید...

مدتی هم گویا در شهرداری، مشاور زیباسازی شهر تهران بود و کارهای مفید و خوبی هم در آنجا انجام داد؛ از جمله یکدست کردن تابلوهای نام کوچه‌ها و خیابان‌ها و شکل و شمایل برخی میدان‌ها و پارک‌ها...

در دفتری که با همکاری نادر درفشه راه انداخته بود، در همان مکان کتاب‌فروشی سابق دماوند، طراحی گلیم می‌کردند و نقشه‌های زیبای گلیم‌های سنتی را اصلاح و تکثیر می‌کردند برای کارگاه‌ها و مراکز گلیم‌بافی...

دورادور، گاهی خبر می‌گرفتم از او... این اواخر، در استراسبورگ، نزد یکی از فرزندان زندگی می‌کرد و شنیدم که این اواخر، دچار سرطان شده بوده و خیلی سریع از پا افتاده و در بیمارستانی در پاریس، از دنیا رفته است.

## در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست (فریدون ابل بیگی)



m.ilbeigi@yahoo.fr xalvat.info

از جمله ویژگی‌های مثبت شخصیت ساده و صمیمی سیما کویان فروتنی و بی‌اعتنائی او بود به شهرت و خودنمایی و مسائل مادی و حتا - به اصطلاح - «معنوی»! اهل خودمطرح کردن و مصاحبه‌های ریز و درشت و از خود تعریف کردن نبود. کار را صرفاً برای خود «کار» انجام می‌داد. در شرایطی که هرکس دستی به قلم‌مو یا دسترسی به بوم نقاشی داشت، خود را «هنرمند» می‌خواند و نمایشگاه برگزار می‌کرد، یادم نمی‌آید شنیده باشم سیما کویان نمایشگاهی گذاشته باشد. در زمینه نقاشی هم کار می‌کرد، شاید هم در سال‌های اخیر نمایشگاهی گذاشته باشد، همچنان‌که در گذشته هم چنین کارهایی کرده بود، اما چون به اصطلاح، خود و کار خود را توی بوق نمی‌کرد، کسی نامش را نمی‌شنید. و همین هم هست که امروزه روز، بسیاری او را نمی‌شناسند. و حتماً به همین سبب هم بوده که وقتی از «نخستین زن ناشر» در ایران یا از «زن ناشر» ایرانی در محافل و مجالس داخلی و خارجی و در مصاحبه با نشریات درونی و بیرونی سخن گفته می‌شد و نامی از او به میان نمی‌آمد، سیما کویان بزرگوارانه حتا به رویش هم نمی‌آورد. البته قضیه «اول» یا دوم یا چندم بودن در انجام کاری چندان اهمیتی ندارد؛ ممکن است فقط به درد ثبت در کتاب‌های «اولین‌ها» بخورد... مهم همان «کار» کردن است که سیما کویان به اهمیتی آن به‌خوبی پی برده بود...

\*

مدت‌هاست کارمان شده نوشتن در مورد دوستان و پارانی که از دنیای ما می‌روند و اکثراً هم متأسفانه زودتر از معمول... اصغر الهی - روان‌پزشک و داستان‌نویس - در شصت و هشت سالگی از دنیا می‌رود، حال آن‌که ری برادری آمریکایی - نویسنده داستان‌های تخیلی - چند روز بعد، در نود و یک‌سالگی... سیما کویان هم هفتاد و یکی دو ساله بود گویا...

روشن است که در این جهان فانی، «هر کسی چندروزه نوبت اوست»... و لازم به تکرار نیست که چه بهتر طوری زندگی کنیم که چون رفتیم، از خود نام نیک و یاد زیبا باقی بگذاریم.

نهم ژوئن ۲۰۱۲

گوتنبرگ سوئد

۱- این کتاب خواندنی که تحلیلی است روان‌شناختی/ جامعه‌شناختی از مسأله «دیکتاتوری» و ویژگی‌های «دیکتاتوران»، بعدها، در درون و به‌ویژه بیرون از ایران، بارها و بارها چاپ شده است و تصور نمی‌کنم کسی از اهل سیاست و فرهنگ باشد که آن را نخوانده باشد. [سال پیش، من - البته با کسب اجازه از آقای قصیم - آن را در برنامه «کتاب‌خوانی» رادیو محلی سپهر در همین شهر خودمان خواندم که علاقه‌مندان می‌توانند شکل گویای آن را در آرشیو بخش «کتاب‌خوانی» سایت این رادیو گوش یا (اگر خواستند) دانلود کنند، در این نشانی اینترنتی: [www.radiosepehr.se](http://www.radiosepehr.se)].